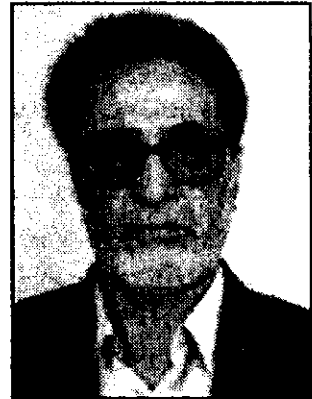


صد سال نثرین مردم سالاری و مهار قدرت (۲)

از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد

گفت‌وگو با دکتر حسن افتخار



■ سؤالی هست که اطرافیان آیت‌الله کاشانی هم چند بار آن را مطرح کرده‌اند و آن این که چرا اسم وقایع ۲۸ مرداد را کودتا گذاشتند؟ آنها می‌گویند که این یک تحول قانونی بود، چرا که طبق قانون مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ در غیاب مجلس حق عزل و نصب وزرا با پادشاه است. آن زمان هم مصدق مجلس را با رفراندوم منحل کرده بود. بنابراین شاه کاری نکرده است و فقط نامه‌ای به دست سرهنگ نصیری داده و تنها پرسش این است که چرا آن را نیمه شب و با تانک برده است و مصدق به جای این که به فرمان مطاع ملوکانه تن بدهد، علیه فرمان شاه کودتا کرده، نصیری را بازداشت کرده و کلاً ورق برگشته است. آنها می‌گویند که مصدق کودتا کرد و جلوی فرمان شاه ایستاد و کارشکنی کرد، لذا عملکرد شاه یک تحول قانونی بوده است و به همین جهت نمی‌توان اسم آن را کودتا گذاشت.

□ آنچه شما اشاره کردید، در تاریخ مطرح بوده و مصدق خودش در کتاب "خاطرات و تألمات" به آن اشاراتی دارد. حتی ساعت ده شب بیست و هفت مرداد، وقتی هندرسن - سفیر امریکا - از مصدق وقت می‌گیرد و با او ملاقات می‌کند، این موضوع در آنجا مطرح می‌شود، اما ماهیت قضیه چیست؟ در مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ حق انحلال مجلسین به شاه داده شد و این جمله شما که "در غیاب مجلس حق عزل و نصب وزرا با پادشاه است"، در مجلس مؤسسان مطرح نشد، بلکه در اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی است، آن هم به این صورت که "عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایونی پادشاه است"، صرف نظر از این که مجلس مؤسسان در چه شرایطی تشکیل شد و چه مخالفت‌هایی با آن شد. به ترکیب "فرمان همایونی" توجه کنید! در کنار اصول دیگر قانون اساسی و متمم آن، مفهوم آن چنین است که وقتی مراحل قانونی موضوع طی شد با فرمان همایونی تحقق می‌یابد.

دکتر مصدق معتقد است که در تفسیر قانون اساسی باید همه جوانب در نظر گرفته بشود و روابط میان اصول باید مورد نظر باشد. ممکن است اصلی، اصل دیگر را تکمیل و تفسیر کند و هر کدام از اینها اگر به تنهایی در نظر گرفته شود، موجب گمراهی می‌شود. فرض کنید "فرمانروایی کلیه قشون بری و بحری با شخص پادشاه است." و "اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است." اگر چنین چیزی باشد - به قول دکتر مصدق - انقلاب مشروطیت برای چه بود؟ اگر حق عزل و نصب وزرا با شاه بود، چرا وزرا در مقابل مجلس، مسئول بودند، چرا حق استیضاح از آن مجلس بود؟ چرا از مجلس ابتدا رأی تمایل و سپس رأی اعتماد می‌گرفتند؟

ماهیت انقلاب مشروطیت، محدود و مقید کردن اختیارات شاه بوده و حالا به اصولی اشاره می‌کنم که اصل چهل و شش را تفسیر می‌کند.

بر اساس اصل چهل و چهار متمم قانون اساسی: "شخص پادشاه از مسئولیت میراست. وزرای دولت در هر گونه امور، مسئول [در برابر] مجلسین هستند. مجلسین هم نمایندگان ملت‌اند، بنابراین شخص نخست‌وزیر و وزرا و هیئت دولت، تنها پاسخگوی ملت‌اند و شخص پادشاه به کلی از مسئولیت میراست." دکتر مصدق شب ۲۷ مرداد به سفیر کبیر امریکا می‌گوید که "در قانون اساسی ما، شاه یک مقام تشریفاتی است." اصل ششم را می‌خوانم برای این که پاسخ آن دقیقاً گفته شود و استخوان لای زخم نباشد: "وزرا مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند، باید حاضر گردند و نسبت به اموری که محول به آنهاست، حدود مسئولیت خود را منظور

اشاره دید داشت‌های حاصل از گفت‌وگو و نشست سه‌ساعته‌ای که با دکتر حسن افتخار داشتیم طولانی شد، تاگزیر بخش نخست مصاحبه در "چشم انداز ایران" شماره ۲۱ به چاپ رسید و در این شماره باقیمانده مصاحبه را که عمدتاً به کودتای ۲۸ مرداد پرداخته است ارائه می‌کنیم؛ با این توضیح که در بخش نخست این گفت‌وگو در نقل قولی که از مهندس حسینی در آخرین پرسش آمده بود، شخصی که خم شده و دست دکتر مصدق را بوسیده بود، خود مهندس حسینی بوده است که به اشتباه نام حسین مکی آمده بود.

دارند. پس وزرا مسئول در برابر مجلسین هستند. دکتر مصدق در پاسخ همین سؤالی که شما مطرح کردید، در خاطرات و تألمات اش به اصل شصت و چهار استناد می کند. در اصل شصت و چهار آمده است که "وزرا نمی توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده، سلب مسئولیت از خودشان بنمایند." ولو این که شاه فرمان یا مرقومه‌ای نوشته باشد و یا دستور شفاهی داده باشد به هیچ یک از وزرا این حق داده نشده است که این دستخط را مستمسک قرار بدهند و از خودشان سلب مسئولیت نمایند.

در اصل شصت و هفتم آمده است: "در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا و اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزرا یا وزیری اظهار نمایند، آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل می شود." یعنی حق عزل وزرا و رئیس الوزرا با مجلس است. رویه این بوده که شاه برای صدور فرمان نخست وزیری، افرادی را به مجلس معرفی و استمراج می کرد. برای این که شئون شاهي - با این که مقام تشریفاتی است - خدشه دار نشود و به کسی فرمانی ندهد که مجلس آن فرمان را رد کند. حتی در ۲۷-۲۶ تیرماه ۱۳۳۱، شاه نسبت به قوام السلطنه از مجلس استمراج کرد که به این، "رای تمایل" می گویند. شاه در واقع می گوید: "مجلسی ها! رای تمایل شما به کیست که من به آن شخص فرمان بدهم و مجدداً به مجلس بیاید و شما رای اعتماد بدهید؟" در رای تمایل مجلس هفدهم به قوام السلطنه، چهل نفر رای مثبت دادند.

■ آیت الله کاشانی ادعا داشت که آن رای تمایل با اصول اداره مجلس نمی خواند.

□ کاشانی گفت که اگر تمام مجلس هم رای بدهند، اگر ملت مخالف باشد، شاه حق صدور چنین فرمانی را ندارد. این تفسیر و تحلیل آیت الله کاشانی مربوط به روزگاری است که معتقد بود "دکتر مصدق بزرگ ترین سد راه خیانت بیگانگان و مزدوران داخلی آنهاست." در تاریخ مشروطه ما سابقه ندارد که شاه برای یک نفر فرمان ریاست الوزرایی صادر کرده باشد، بی آن که مراحل قانونی را طی کند. مصدق اشاره می کند که یک بار احمدشاه چنین کاری کرد و بعد به شدت مورد انتقاد مجلس و بزرگان قرار گرفت و این کار به عنوان یک عمل غیر قانونی تلقی شد.

من در اصل شصت و هفتم اشاره کردم که حق عزل وزرا با مجلس است و حق انتخاب ریاست الوزرا هم با مجلس است. تنها کاری که برای حفظ حرمت و شئون مقام سلطنت انجام می گرفت، همین استمراج و رای تمایل مجلس بود تا کسی به مجلس معرفی شود که بتواند آرای لازم را کسب کند. به طور کلی به لحاظ قانونی - همان طور که اصول مختلف را برایتان خواندم - این اصل حق عزل و نصب مثل همان دو اصل پنجاه و پنجاه و یکم است، فرمانروایی کل قشون، اعلام جنگ، عقد و صلح و... که اگر کسی با روح قانون اساسی مشروطه آشنا باشد، دقیقاً متوجه می شود که تفسیر اینها چیست و کدام یک مکمل دیگری است.

■ پرسش این بود که مگر شاه در غیاب مجلسین، حق عزل و نصب وزرا را ندارد؟ چرا که در آن صورت دیگر مجلسی نیست که رای تمایل یا رای اعتمادی گرفته بشود.

□ من چنین اصلی را سراغ ندارم. حتی در تغییراتی که در مجلس مؤسسان دوره های مختلف در قانون اساسی داده شده، اصلی مبنی بر این که شاه حق چنین کاری را داشته باشد وجود ندارد. یادآور می شوم که آن شب، هندرسن می گوید: "از مصدق پرسیدم که آیا شاه فرمان برکناری او از نخست وزیری و انتصاب زاهدی به جای او را صادر کرده است؟" مصدق پاسخ می دهد که "موضع او از مدت ها قبل این بوده است که شاه تنها جنبه تشریفاتی دارد، شاه حق ندارد با مسئولیت شخصی خود فرمان تغییر دولت را صادر کند." بعد از این هندرسن به مصدق می گوید که "بگذارید من آنچه را که از حرف های شما فهمیدم مجدداً تکرار کنم. من این چنین درک کردم که شما می گوید که شاه حق صدور چنین دستخطی را نداشته است." دکتر مصدق تأکید می کند که "دقیقاً درست فهمیدی، شاه حق چنین چیزی را نداشته است."

■ آیا خود دکتر مصدق هم به طور صریح درباره مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ و فرمان عزل خود در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ اظهار نظر کرده است؟

□ دکتر مصدق در دادگاه نظامی خطاب به دادستان گفت که مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ را نتیجه خفقان در داخل و ساخته و پرداخته سیاست خارجی می داند و از سرتیپ آزموده پرسید: "مملکتی که پادشاه هر وقت خواست مجلسین را متحل کند و هر وقت با قانون مصوب مجلسین موافق نبود آن را توشیح نکند، آیا مشروطه است؟" و همچنین درباره اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که می گوید "عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایونی پادشاه است." خطاب به دادستان نظامی گفت: "اعلیحضرت حق نداشته مرا عزل کند، چون که این اصل مربوط به نخست وزیر

اگر حق عزل و نصب
وزرا با شاه بود، چرا
وزرا در مقابل مجلس
مسئول بودند، چرا
حق استیضاح از آن
مجلس بود؟ چرا از
مجلس ابتدا رای
تمایل و سپس رای
اعتماد می گرفتند؟
ماهیت انقلاب
مشروطیت، محدود
و مقید کردن
اختیارات شاه بوده

بر اساس اصل
چهل و چهار متمم
قانون اساسی:
"شخص پادشاه از
مسئولیت مبرا است.

وزرای دولت در
هرگونه امور،
مسئول در [برابر]
مجلسین هستند.
مجلسین هم
نمایندگان ملت اند،
بنابراین شخص
نخست وزیر و وزرا
و هیئت دولت، تنها
پاسخگوی ملت اند و
شخص پادشاه
به کلی از مسئولیت
مبرا است"

در اصل

شصت و چهار آمده

است که "وزرا

نمی توانند احکام

شفاهی یا کتبی

پادشاه را مستمسک

قرار داده، سلب

مسئولیت از

خودشان بنمایند"

ولو این که شاه فرمان

یا مرقومه ای نوشته

باشد و یا دستور

شفاهی داده باشد به

هیچ یک از وزرا این

حق داده نشده است

که این دستخط را

مستمسک قرار

بدهند و از خودشان

سلب مسئولیت

نمایند

ساختار، روابط،

فرهنگ و سنت های

حاکم بر ارتش از

درون کودتای ۱۲۹۹

و بیست سال

دیکتاتوری رضاشاه

جوشیده بود و شکل

گرفته بود، مصدق و

مردم در ارتش

پایگاهی نداشتند

نیست و مربوط به وزرا است و در باب نخست وزیر مطلقاً ساکت است و بلافاصله به اصل ۴۵ متمم قانون اساسی استناد می کند که "کلیه فرامین و دستخط های پادشاه در امور مملکتی، وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است" و اضافه می کند که "طبق اصول ۶۰-۶۱-۴۴ متمم قانون اساسی، وزرا مسئول در برابر مجلسین هستند نه مسئول در برابر شاه. دکتر مصدق بعد از استدلال های مفصل و محکم مبتنی بر قانون اساسی می گوید: "بهتر آن دانستیم که دستخط شاهنشاه را اجرا نکنم و در راه آزادی و استقلال وطن شهید شوم."

در این باره به این نکات نیز توجه شود:

۱- در هیچ یک از اصول قانون اساسی در غیاب مجلس به شاه چنین حق و اجازه ای داده نشده بود. حتی اگر روح قانون اساسی هم در نظر گرفته نشود، می توان گفت که قانون اساسی در این قضیه مسکوت است.

۲- در جریان رفراندوم که با روح قانون اساسی منطبق است - ولی ذکری از آن در قانون اساسی به میان نیامده - دکتر مصدق با مراجعه مستقیم به ملت، می گوید اگر ملت با بقای دولت نهضت ملی موافق اند، رأی به انحلال مجلس بدهند.

۳- متجاوز از دومیلیون نفر تنها در شهرها رأی به انحلال مجلس دادند که در هیچ یک از انتخابات ادوار تقنینیه این تعداد رأی سابقه نداشت.

■ بعضی گفته اند اقدام به رفراندوم و انحلال مجلس از اشتباه های دکتر مصدق بود و فرصت مغتنمی برای کودتاچیان بود که در غیاب مجلس دست به کار شوند، نظر شما چیست؟

□ نطفه کودتا از مدت ها قبل منعقد شده بود. درست است که در ارتش افسران شرافتمند و وطن خواهی بودند که تا پای جان ایستادند، اما ساختار، روابط، فرهنگ و سنت های حاکم بر ارتش از درون کودتای ۱۲۹۹ و بیست سال دیکتاتوری رضاشاه جوشیده بود و شکل گرفته بود. مصدق و مردم در ارتش پایگاهی نداشتند، بلی به تدریج جوانه هایی در درون ارتش و در پیوند با نهضت ملی به چشم می خورد که می توانست در آینده به بار بنشیند. فراموش نشود که در توطئه قتل دکتر مصدق در نهم اسفند ۱۳۳۱ رئیس ستاد ارتش دکتر مصدق، تا غروب آن روز جهت اعلام وفاداری به شاه و دربار در دربار بیخوده کرده بود. تغییرات مکرر و پی در پی که دکتر مصدق در ستاد ارتش و شهربانی کل کشور انجام می داد و یا اصرار او بر به عهده گرفتن وزارت جنگ اقداماتی در محدوده مقدرات دکتر مصدق بود، و گرنه چاره ساز نبود. وضعیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی حاکم - به ویژه در روستاها که هفتاد درصد مردم را دربر می گرفت و در شهرها هم دست کمی از آن نداشت - گروهی از سیاستمداران و سیاست پیشه گان را آن چنان پرورش داده بود که به جای تکیه بر مردم، بیشتر با زدوبند های محفلی مانوس بودند. اگر به یادداشت های حسن ارسنجانی از قیام سی ام تیر ۱۳۳۱ (در سال ۱۳۳۵ منتشر شده است) کمی بها دهیم، می بینیم که در آن روزهای پرتلاطم ۲۹-۲۶ تیرماه، فرستادگان حزب توده، آیت الله کاشانی، بقایی و مکی و دیگران هر کس به شیوه ای گرد خانه قوام می گردید.

حسین مکی می گفت: "مصدق را من مصدق کردم و نفت را من ملی کردم." آیت الله کاشانی نیز چند روز پس از کودتا می گفت "مصدق علیه شاه شوریده و خیانت کرده است." بقایی با ارتباط با سازمان نظامی سرلشکر حسن ارفع، سر تیپ حبیب الله دیهیمی، سرلشکر حسن اخوی، عیسی سپهبدی، حسین خطیبی و علی زهری یک لحظه از توطئه علیه دکتر مصدق و نهضت ملی آرام و قرار نداشت، این باند دشمنی با نهضت ملی را از مدت ها قبل از رفراندوم آغاز کرده بودند و با ربودن و شکنجه و قتل رئیس کل شهربانی دکتر مصدق - سر تیپ افشارطوس - اوج دشمنی خود را نشان داده بودند.

■ پس شما معتقدید که مقدمات کودتا مدت ها بود چیده شده بود. اگر این طور است رفراندوم دکتر مصدق برای انحلال مجلس چه نتیجه ای می توانست داشته باشد؟

□ توطئه گران در داخل و به اعتبار آنها ابتدا انگلیس و سپس امریکا مصمم به واژگونی دولت نهضت ملی ایران و رهبری آن، دکتر مصدق بودند. مصدق اشکال و شیوه های مختلف توطئه را در سی ام تیر، در نهم اسفند و در قتل فجیع رئیس کل شهربانی به طور دقیق تحلیل کرده بود و مصمم به دریدن پرده های رنگارنگ توطئه و پاسداری شرافتمندانه از اهداف نهضت ملی بود، مصدق، به فراست و زیرکی سیاسی که از ویژگی های برجسته او بود دریافته بود که نباید به دشمن فرصت دهد که اهداف نهضت ملی را با سلام و صلوات به قربانگاه برده و بسیار محترمانه با ابزار قانون و مجلس و استیضاح، فاتحه نهضت ملی را بخوانند. مصدق مصمم به مقاومت و پاسداری از اهداف نهضت ملی بود و

مصمم بود حتی به بهای کشته شدنش ماهیت شاه و دربار و همراهان سست عنصر و سیاست‌های بیگانه را افشا کند. تحلیل مصدق این است که می‌خواستند در توطئه نهم اسفند علمایی که به کاخ سلطنتی آمده بودند، به جنازه‌اش نماز گزارند و به امر شاهنشاه جنازه‌اش را روی توپ قرار داده و با احترامات کامل به خاک سپارند. می‌خواستند منطوری از بین بروم که نتوانند آن را به سیاست‌های بیگانه نسبت دهند.

در مجلس هم می‌خواستند در حالی که ریاست مجلس با دکتر عبدالله معظمی حقوقدان و استاد دانشگاه بود دولت را استیضاح کنند و این بار با استفاده از ابزاری از مجلس و قانون، اهداف نهضت ملی را از بین ببرند.

مصدق می‌گوید در شب ۲۵ مرداد دو راه پیش پای من بود؛ یا باید منافع خود را در نظر می‌گرفتم و دست از کار می‌کشیدم که در این صورت هدف ملت از بین می‌رفت یا باید به مبارزه ادامه می‌دادم که هر چه می‌کردند و هر چه می‌گفتند، چون از روی قهر و غلبه بود، هدف از بین نمی‌رفت. به نظر من بر مبنای همین تحلیل بود که مصدق از مقاومت شرافتمندانه محافظان خانه خود که خانه امید مردم بود قهرمانی کرد و به سرهنگ ممتاز گفت: "شیر مادرت خلالت باد". مصدق، بر مبنای تحلیل خاص خود بود که یارانش به زحمت توانستند او را قانع کنند که از میان ویرانه‌های به توپ بسته شده خانه خود تغییر جا دهد، در یک جمله می‌خواست به جای کشنده شدن به قربانگاه استفاده از ابزاری از قانون، حتی اگر شده با کشته شدن خود، توطئه گران داخلی و خارجی را رسوا کند.

و نکته آخر درباره سؤال شما این که دکتر مصدق خطاب به رئیس دادگاه نظامی گفت: "موقع وصول دستخط همایونی (فرمان عزل دکتر مصدق) در ساعت یک بامداد ۲۵ مرداد و تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد ماه بوده است که مجلس هنوز منحل نشده بود، انحلال مجلس بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد با مشخص شدن نتیجه آرای عمومی اعلام گردید. بنابراین صدور فرمان عزل پیش از اعلام انحلال مجلس صورت گرفته است."

■ بخش دیگر سؤال این بود که چرا وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد کودتا نامیده شده است؟

□ فرمان نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی که در تاریخ ۲۲ مرداد صادر و نیمه شب ۲۵ مرداد ابلاغ شد، به قول دکتر مصدق سفید مهر بود که ابتدا شاه آن را امضا کرده بود و سپس متن آن نوشته شده بود، با این حال جا دارد پرسیده شود اگر واقعاً قصد کودتا نبود، چرا ساعت یک بعد از نیمه شب، آن هم با تجهیزات نظامی و جنگی، در حالی که تلفن‌های منطقه بازار و حول و حوش خانه دکتر مصدق را قبلاً قطع می‌کنند و سپس با دستگیری دکتر فاطمی، زیرک زاده و عده‌ای از یاران دکتر مصدق، به خانه او حمله می‌کنند؟ البته دکتر مصدق از ساعت شش بعد از ظهر از این کودتا اطلاع پیدا کرده بود. سند این مطلب، متواتر است، ولی در این که چه کسی اطلاع داد، ممکن است اختلاف باشد. کیانوری در خاطرات خود می‌گوید که ما این کار را کردیم. اسمی از سرگرد فولادوند برده شده، دیگران هم گفته‌اند، ولی خود دکتر مصدق می‌گوید که ساعت شش و هفت بعد از ظهر روز بیست و چهارم مرداد، تلفنی شد به تلفن اندرون و به من اطلاع دادند که امشب سرهنگ نصیری با وسایل جنگی و تانک و با عده‌ای آماده به منزل شما برای دستگیری تان خواهند آمد و در واقع کودتایی در حال تکوین است و شما مراقب باشید. دکتر مصدق این را هم در خاطراتش و هم در جاهای دیگر بیان کرده و در این هیچ تردیدی نیست که دکتر مصدق از کودتای ساعت یک بعد از نیمه شب بیست و پنج مرداد سال ۱۳۳۲ اطلاع داشته است. دستگیری دکتر فاطمی، زیرک زاده و حق شناس، حمله‌ای که به خانه آنها می‌کنند و با بی‌زاهه و لباس خواب اینها را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشند، نشان می‌دهد که قضیه به این شکل نبوده که شاه مملکتی نامه‌ای برای نخست‌وزیرش فرستاده باشد. علاوه بر این، تا آن شب اتفاقی نیفتاده بود و حتی در یک جا هم از جمهوریت شماری داده نشده بود. مصدق تا آن شب ۲۵ مرداد در حد مقدماتش اجازه نداده بود و قسم خورده بود که مدافع مشروطیت خواهد بود و به قانون اساسی وفادار خواهد ماند و خیانت نخواهد کرد. پشت قرآن را امضا کرده و فرستاده بود. بنابراین چه اتفاقی افتاده بود؟ مگر این که بگوییم شاه می‌خواست قصاص قبل از جنایت بکند. دکتر مصدق یک استناد دیگر هم می‌کند و می‌گوید که شاه بعد از کودتای بیست و هشت مرداد در مجله "المصور" - که عربی است - مصاحبه‌ای کرده و در آنجا می‌گوید: "ما برنامه را طوری چیده بودیم که وقتی من از رامسر به طرف بغداد پرواز کردم، مصدق فکر کند که همه چیز تمام شده، دستش باز باشد و تمام آنچه را که می‌خواهد انجام بدهد. مردم ماهیت اینها را بدانند و قیام کنند". یعنی شاه اقرار می‌کند که این برنامه‌ای از پیش تعیین شده و سازمان دهی شده بود. "من هم در این سازماندهی و برنامه‌ریزی جایگاه خاصی داشتم و خروج من از مملکت هم بخشی از این توطئه و سازماندهی بود."

■ آیا در غیاب مجلس، نخست‌وزیر مسئول مملکت بود؟

دکتر مصدق در دادگاه نظامی از سرتیپ آز موده پرسید: "مملکتی که پادشاه هر وقت خواست مجلسین را منحل کند و هر وقت با قانون مصوب مجلسین موافق نبود آن را توشیح نکند، آیا مشروطه است؟" دکتر مصدق بعد از استدلال‌های مفصل و محکم مبتنی بر قانون اساسی می‌گوید: "بهرتر آن دانستم که دستخط شاهنشاه را اجرا نکنم و در راه آزادی و استقلال وطن شهید شوم."



مصدق و ترومن

□ در سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان با تغییر اصل ۴۸ قانون اساسی حق انحلال مجلسین را علی‌رغم مخالفت‌های اصولی که شد به شاه داد مشروط بر آن که در همان فرمان همایونی انحلال مجلسین، علت انحلال ذکر شده و امر به تجدید انتخابات نیز بشود و انتخابات جدید در ظرف یک ماه شروع شده و ظرف سه ماه مجلس منعقد گردد. علی‌الاصول در طی این مدت، نخست‌وزیر و هیئت‌وزرا مسئول مملکت خواهند بود، زیرا که شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است.

■ آیا دکتر امینی با استناد به همین ماده مجلس را منحل کرد؟

□ پس از مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ در دو برهه استناد به اصل ۴۸ مطرح شد. بار اول در فاصله ۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ وقتی نخست‌وزیری قوام السلطنه با رأی تمایل مجلس قطعی شد، اطرافیان قوام توصیه کردند که فرمان انحلال مجلسین را از شاه بگیرد تا گرفتار یاران مصدق در مجلس نشود، بار دوم در نخست‌وزیری دکتر علی امینی در سال ۱۳۴۰ فرمان انحلال از شاه گرفته شد و دکتر امینی ماه‌ها بدون حضور مجلسین به حکومت خود ادامه داد.

■ سؤال دیگر راجع به اصل رفتارندوم این است که یک عده از دوستان مصدق هم با رفتارندوم مخالف بودند و می‌گفتند در غیاب مجلس، شرایط برای کودتا مهیا شد. حتی گفته می‌شود که خلیل ملکی نیز که یکی از دوستان مصدق بود، در مخالفت با رفتارندوم گفته است: 'اگر مصدق به جهنم هم برود من دنبالش خواهم رفت.' تحلیل شما چیست؟ کاری به قانون و اصول هم نداشته باشیم. اصولاً وقتی که مجلس نباشد، دست دربار، ارتش و ارتجاع برای درو کردن انقلاب مشروطیت و نهادهای مربوطه به انقلاب مشروطیت باز می‌شود.

□ در پاسخ یکی از پرسش‌ها به‌طور مفصل در این باره توضیح دادم و اشاره کردم که مصدق مصمم به مقاومت برای پاسداری از اهداف نهضت ملی بود و به این نتیجه رسیده بود که مکی و بقایی و گروهی از نمایندگان با ابزار استیضاح در پی واژگونی دولت و از بین بردن اهداف نهضت ملی هستند.

پس از انتخابات دوره هفدهم مجلس، دکتر مصدق در ابتدای کار گفت: 'هشتاد درصد کسانی که انتخاب شده‌اند، نمایندگان مردم هستند.' ولی وی به تدریج متوجه شد که این در صدی که در مردمی و ملی بودن نمایندگان ابراز کرده با واقعیت‌های موجود موافق نیست و دخالت‌های مختلفی که از سوی ارتشیان، درباریان، اشراف، فئودال‌ها، نیمه فئودال‌ها و قدرت‌طلب‌ها در انتخابات اعمال شده بود و بعد به تدریج با توجه به انشقاق، انشعاب و تفرقه‌ای که عده‌ای در درون نهضت ملی به وجود آوردند، برخی نمایندگان مجلس به تدریج تمایلات باطنی خودشان را نشان دادند. مصدق معتقد بود که انگلیس و آمریکا در حال توطئه چینی هستند. در مقطعی دکتر مصدق رفتارندوم را انجام داد که آمریکا و انگلیس به نقطه‌ای مشترک در سرنوشتی رسیدند و او هم از این واقعیت اطلاع داشت. مصدق پس از بازگشت از آمریکا، متوجه شده بود که نقش میانجی‌گری آمریکا و تمایل آنها به مصالحه با رضایت طرفین که در دوران ترومن، آچسن، مک‌گی و سفارت‌گری مطرح بود تغییر کرده و به تدریج انگلیس‌ها - از جمله آیدن و چرچیل - توانسته‌اند آمریکا را متقاعد بکنند که به هر ترتیبی که شده باید حکومت مصدق را واژگون کرد. البته این که حزب توده و اختلافات درونی چه نقشی در این قضیه داشتند، خود نکته مهمی است. انگلیسی‌ها از ابتدا معتقد بودند که مصدق باید برکنار بشود. در سی تیر ۱۳۳۱، نهم اسفند ۱۳۳۱ و بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ هم طرح و برنامه همین بود، ولی وقتی امریکایی‌ها اطمینان پیدا کردند که در درون نهضت ملی هم شکاف ایجاد شده، اطمینان‌شان بیشتر شد و از آن به بعد با انگلیس به نقطه مشترکی رسیدند.

■ اسنادی که بخشی از آن در چشم‌انداز ایران منتشر شده نشان می‌دهد که آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری ترومن هم با قانون ملی شدن نفت و نه ماده آن مخالف بوده است و سعی داشته که این قانون را تعدیل کند و در نتیجه قضایای بانک بین‌المللی پیش می‌آید. آنها از اول هم صددرد با قانون ملی شدن صنعت نفت موافق نبودند.

□ نمی‌توان مواضع آمریکا را درباره قضیه نفت ایران و ملی شدن نفت در یک جمله 'موافق بودند' یا 'مخالف بودند' خلاصه کرد. امریکایی‌ها در هر مرحله‌ای براساس تحلیلی که داشتند موضع می‌گرفتند که فشرده این موضع‌گیری‌ها چنین است:

در سال‌های ۳۰-۱۳۲۹ به انگلیس هشدار می‌دادند پیش از آن که ایرانی‌ها نفت را ملی کنند، خودتان

مصدق، به فراست و زیرکی سیاسی که از ویژگی‌های برجسته او بود دریافته بود که نباید به دشمن فرصت دهد که اهداف نهضت ملی را با سلام و صلوات به قربانگاه برده و بسیار محترمانه با ابزار قانون و مجلس و استیضاح، فاتحه نهضت ملی را بخوانند. مصدق مصمم به مقاومت و پاسداری از اهداف نهضت ملی بود و مصمم بود حتی به بهای کشته شدنش ماهیت شاه و دربار و همراهان سست عنصر و سیاست‌های بیگانه را افشا کند

امتیازهای چشمگیری به آنها بدهید و فرمول تصنیف (۵۰ - ۵۰) منافع را همراه با امتیازات دیگر بپذیرید تا از ملی شدن صنعت نفت و به مخاطره افتادن منافع دیگر کمپانی‌های نفتی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و جهان جلوگیری شود. همچنین شاه را به ایستادگی در برابر جبهه ملی و جلوگیری از ملی شدن نفت تشویق می‌کردند و از سرلشکر رزم‌آرا پشتیبانی می‌نمودند. در همین مقطع، کمپانی‌های نفتی آمریکایی با عربستان سعودی با همین فرمول ۵۰-۵۰ به توافق رسیدند و قرارداد جدیدی امضا کردند. با تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت، آمریکایی‌ها هنوز امیدوار به نرمش و امتیاز دادن انگلیس‌ها بودند و مذاکرات فشرده‌ای با آنها داشتند تا با مذاکره بین ایران و انگلیس، قضیه فیصله یافته و دامنه ملی شدن نفت در منطقه و جهان گسترش پیدا نکند. مقاومت و سرسختی انگلیسی‌ها این مرحله را هم با شکست روبه‌رو ساخت، البته آمریکایی‌ها به دنبال سهم خودشان هم بودند. در آغاز کار دولت دکتر مصدق موضع رسمی آمریکا از زبان وزیر امور خارجه آچسن چنین اعلام شد: "ما حق حاکمیت ملت‌ها را برای ملی کردن منابع متعلق به خودشان با پرداخت غرامت تصدیق می‌کنیم." انگلیس‌ها در این مقطع هم معتقد به بهره‌گرفتن از نیروی نظامی بودند. سرانجام در پایان ریاست جمهوری ترومن و پیروزی جمهوری خواهان و قدرت گرفتن آیزنهاور و برادران دالس، آمریکایی‌ها و انگلیس با الهام از قضایای درون ایران، برای براندازی دولت دکتر مصدق و طراحی کودتای نظامی به توافق رسیدند. در داخل هم هسته‌های کودتا با اسارت، شکنجه و قتل افشارطوس چنگ و دندان نشان دادند.

ناصرخان قشقایی در خاطرات روزانه‌ای که نوشته است، به چند ماه پیش از کودتا اشاره می‌کند؛ که یکی از آمریکایی‌ها با خسروخان قشقایی تماس گرفته و به او پیشنهاد کرده بود که ما پنج میلیون دلار در اختیار شما می‌گذاریم، شما سرلشکر زاهدی را با خودتان به ایل ببرید و به تدریج ما از شما حمایت‌هایی خواهیم کرد و به شما حقوق ماهیانه پرداخت خواهیم کرد تا کودتا از آنجا شروع شده و حکومت دکتر مصدق ساقط شود. ناصرخان قشقایی می‌گوید: "ما به آنها گفتیم که به دکتر مصدق وفاداریم، خیانت نخواهیم کرد و دکتر مصدق منبعث از ملت و نماینده اراده ملی میهن ماست. ما چنین خیانتی نخواهیم کرد." فضای کودتا، توطئه، دشمنی و کینه‌توزی بعد از سی‌تیر تا بیست‌وهشت مرداد جو را کاملاً پر کرده بود. یعنی فضای سیاسی ایران انباشته از این کینه‌توزی‌ها و دشمنی‌ها بود. یکی از نکاتی که هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ تاریخی باید حتماً به آن اشاره کرد و شاید مهم‌تر از نقل رویدادها باشد، همین نکته است.

متأسفانه بعد از سی‌تیر، مکی، بقایی، حائری‌زاده و آیت‌الله کاشانی اختلافات را به مرحله‌ای رساندند که جنبه تضادهای آشتی‌ناپذیر به خود گرفت. به هیچ وجه نشستن و صحبت کردن و قانع شدن در میان نبود. باز قانون "همه یا هیچ" مطرح بود. مصدق یا خدمتگزار است که سبیل اراده ملت است و یا خیانتکاری است که با عوامل اجنبی (آمریکا و انگلیس) برای بر باد دادن منافع مملکت سازش کرده است! روز به روز دامنه این اختلافات وسیع‌تر شد و هیچ حد و مرزی برای هم قائل نشدند. کار به جایی رسید که گفتند مصدق خیانت کرده، با انگلیسی‌ها سازش کرده و دیکتاتور است. قضیه افشارطوس قضیه ساده‌ای نبود؛ توطئه‌گران می‌خواستند برای دکتر مصدق و در واقع برای ملت پیغام بفرستند و چراغ سوزی به انگلیس و آمریکا نشان بدهند که ببینید قدرت ما به جایی رسیده است که حتی رئیس کل شهربانی دولت دکتر مصدق را می‌توانیم برابیم، چهل و هشت ساعت شکنجه بدهیم و در نهایت به قتل برسانیم و آب از آب هم تکان نخورد. این هشدار شدیدی به دکتر مصدق بود. بعد از آن، قضیه نهم اسفند پیش آمد و قصد داشتند در آن روز از دست دکتر مصدق خلاص بشوند.

■ شرایط اقتصادی، اجتماعی آن روزگار در شکل‌گیری این قضایا چه نقشی داشت؟

□ تمام قضایا در متن جامعه‌ای رخ می‌داد که برای قرون متمادی استبدادزده بود، جامعه‌ای که جهل و فقر و بی‌سوادی و بیماری ناشی از روابط ظالمانه اقتصادی - اجتماعی تا مغز استخوانش رسوخ کرده بود، اقتصاد درمانده و وامانده وابسته به نفت، سیاسی کاران و گروه‌ها و باندهای بریده از مردم و معتاد به سرنویشت‌سازی بیگانگان، ارتش جوشیده از درون کودتای ۱۲۹۹ و تربیت‌شده دوران استبداد رضاخانی، نظام‌اداری غرق در بوروکراسی، چاپ‌نمایی و افراط و تفریط روشنفکران و حزب‌توده با فرهنگ مخرب استالینی و سرانجام حاکمیت مالکین، اشراف و سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده، بخشی از ویژگی‌های جامعه بود. در چنین شرایطی بود که دکتر مصدق باید در جبهه‌های متعدد به جنگ و گریز می‌پرداخت و با چنگ و دندان از اهداف نهضت ملی پاسداری می‌کرد.

■ نقل شده که خلیل ملکی به همراه عده‌ای نزد مصدق رفت تا دکتر مصدق را از انحلال مجلسین بازدارد؟

تحلیل مصدق این

است که

«می‌خواستند در

توطئه نهم اسفند

علمایی که به کاخ

سلطنتی آمده

بودند، به جنازه‌اش

نماز گزارند و به امر

شاهنشاه جنازه‌اش

را روی توپ قرار

داده و با احترامات

کامل به خاک

سپارند.

می‌خواستند من

طوری از بین بروم

که نتوانند آن را به

سیاست‌های بیگانه

نسبت دهند»

مصدق قسم خورده

بود که مدافع

مشروطیت خواهد

بود و به

قانون اساسی وفادار

خواهد ماند و

خیانت نخواهد

کرد. پشت قرآن را

امضا کرده و برای

شاه فرستاده بود

یاران مصدق به
زحمت توانستند او
را قانع کنند که از
میان ویرانه‌های به
توپ بسته شده
خانه خود تغییر جا
دهد، او می‌خواست
به جای کشانده شدن
به قربانگاه استفاده
ابزاری از قانون،
حتی اگر شده با
کشته شدن خود،
توطئه‌گران داخلی و
خارجی را رسوا کند
می‌توان استنباط
کرد که دکتر مصدق
با حساسیت
ویژه‌ای که به
تمامیت ارضی ایران
و حاکمیت ملی و
لحاظ کردن شرایط
اقتصادی، اجتماعی
در اتخاذ تصمیم
داشت، به عاقبت
جنگ مسلحانه و
رودر رویی مردم و
ارتش به هیچ وجه
خوشبین نبود و
اعتقادی نداشت

□ به نظر من مسئله تنها انحلال مجلسین نبود. کلاً خلیل ملکی نسبت به جریان‌هایی که در آن برهه از تاریخ در مملکت می‌گذشت تحلیل داشت. خلیل ملکی به دکتر مصدق گفت که دوراه بیشتر جلوی پای شما نیست، با باید در مذاکراتان با امریکا، انگلیس و نهادهای مختلفی که برای انعقاد قرارداد و حل قضیه نفت به ایران می‌آیند از وجاهت ملی خودتان مایه بگذارید و قضیه نفت را حل کنید - ولو این که به‌طور تاکتیکی چند قدم عقب‌نشینی کنید به خاطر این که بتوانید نهضت ملی را ادامه بدهید - یا این که باید ملت را برای روبه‌رو شدن با کودتا آماده کنید. وی می‌گفت که شما باید یک سازمان سراسری ایجاد کنید، به آن نظم و انضباط بدهید، یک برنامه سیاسی مشخص تدوین و به‌طور مرحله‌ای به ملت اعلام کنید. او در مراحل پیشرفته‌تر پیشنهاد می‌کرد که شما باید کمیته‌های محلی تشکیل بدهید و ملت را مسلح کنید.

در مورد انحلال مجلس هم خلیل ملکی فراتر از انحلال مجلس به فضای نگاه می‌کرد. اعتقادش این بود که با وضعیتی که به‌وجود آمده، با این تفرقه‌ها و توطئه‌هایی که در داخل شکل گرفته و انشعابی که در نهضت ملی به‌وجود آمده، اگر با وضعیت فعلی ادامه بدهیم به جایی نخواهیم رسید. برای این که گفته‌هایم مستند شود، بخش‌هایی از گفته‌های خلیل ملکی را بازگو می‌کنم که معتقد بود "باید یک سازمان سیاسی وسیع با یک برنامه اجتماعی مترقی و با انضباط سازمانی برای نهضت ملی به‌وجود بیاوریم. اگر چنین نکنیم شکست خواهیم خورد." در جایی صریحاً اعلام می‌کند که "شما باید ملت را سازمان بدهید، آماده کنید، مسلح کنید و کمیته‌هایی تشکیل دهید که آماده برای دفاع از دستاوردهای نهضت ملی باشند."

■ شما امروز پس از گذشت پنجاه سال از این پیشنهاد و تحلیل، نظرتان چیست؟

□ تحلیل درست، تحلیلی است که واقعیت‌های موجود و شرایط عینی جامعه در آن لحاظ شود، برای توضیح بیشتر به چند نکته باید توجه شود:

۱- درباره رفتار دوم و انحلال مجلس، آنچه به نظر می‌رسید گفتم. تنها این نکته را اضافه می‌کنم که در آن مقطع دکتر مصدق گزینه دیگری نداشت و این کار نه اشتباه استراتژیک بود و نه تاکتیکی.

۲- دکتر مصدق اهل افراط و تفریط و یکدنگی نبود که به مشورت‌ها و دیدگاه‌های دیگران بها ندهد، به‌قضا یا نگاه استراتژیک داشت و توازن قوا در سطح ایران و جهان و سیاست‌های حاکم را دقیقاً می‌شناخت. طی دو سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد چندین بار به حسین مکی که در آبادان مستقر شده بود تذکر می‌داد که "از نطق و اظهارات محرک و زنده خودداری کنید که جزئیات سبب نشود که کلیات از دست برود."

۳- هیئت‌مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس و هم‌دولت انگلیس بر این تحلیل متکی بودند که اگر به ایرانی‌ها یک اینچ بدهید آنها یک مایل مطالبه می‌کنند. آنها هرگز قانون ملی شدن صنعت نفت ایران و قانون ۹ ماده‌ای اجرای آن را نپذیرفتند، به‌هیچ‌گونه مصالحه‌ای تن در ندادند و منتظر تحولات در درون ایران و همراه ساختن امریکا برای اقدام نظامی و غیر نظامی ماندند و سرانجام علل و عوامل درونی، زمینه را برای اقدام بیرونی فراهم ساخت.

۴- هیچ‌کدام از پیشنهاد‌های ارائه شده به دکتر مصدق برای حل قضیه نفت با قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت هماهنگ نبود، پیشنهاد بانک جهانی هم در واقع استخوان لای زخم بود و به تأخیر انداختن حل قضیه و نقض آشکار قانون ملی شدن صنعت نفت.

۵- جرج مک‌گی معاون وزیر امور خارجه و آچسن وزیر امور خارجه امریکا معتقدند پس از مذاکرات طولانی در نیویورک و واشنگتن با دکتر مصدق به مصالحه و توافق قابل قبولی رسیده بودند، اما سرسختی انگلیس‌ها به‌خصوص آیدن وزیر امور خارجه انگلیس، مذاکرات را با شکست مواجه ساخت و رویدادهای داخل، امریکا را به پیوستن به اردوگاه کودتا و واژگونی دولت ملی دکتر مصدق مصمم ساخت.

۶- ایجاد یک سازمان سیاسی وسیع و مسلح کردن مردم در آن شرایط چندان عملی به نظر نمی‌رسید. می‌توان استنباط کرد که دکتر مصدق با حساسیت ویژه‌ای که به تمامیت ارضی ایران و حاکمیت ملی و لحاظ کردن شرایط اقتصادی، اجتماعی در اتخاذ تصمیم داشت، به عاقبت جنگ مسلحانه و رودر رویی مردم و ارتش به هیچ‌وجه خوشبین نبود و اعتقادی نداشت.

۷- و بالاخره به نظر می‌رسید خطوط استراتژیک دکتر مصدق در آن شرایط بحرانی پای‌بندی به روح قانون ملی شدن صنعت نفت و قانون نه‌ماده‌ای اجرای آن و پاسداری از اهداف نهضت ملی حتی به‌بهای کشته شدن بود.

■ مهندس حسینی گفته است پیش از این که هندرسن به دیدن مصدق برود با آیت‌الله کاشانی ملاقات



کرده بود. به نظر می‌رسد آن هنگام آیت‌الله کاشانی از ارادهٔ کودتا مطلع شده بود و به این دلیل نامهٔ ایشان در بیست و هفت مرداد نوشته می‌شود. با توجه به این که به‌رغم اطلاع از کودتا، آیت‌الله کاشانی هم مردم را بسیج نکرد، ممکن است توضیح دهید چرا؟

□ این در صورتی است که نامه‌ای که شما به آن اشاره می‌کنید، واقعیت داشته باشد. مدارکی وجود دارد که ممکن است آن نامه واقعی نباشد. چرا آیت‌الله کاشانی منتظر دکتر مصدق نشست؟ چرا با وجه‌های که داشت و احساس خطری که می‌کرد مقابله نکرد؟ علاوه بر این، موضع‌گیری‌های آیت‌الله کاشانی بعد از کودتا چنین چیزی را نفی می‌کند. من بعضی از موضع‌گیری‌های آیت‌الله کاشانی بعد از کودتا را فهرست‌وار برپایه آنچه به خاطر دارم و با توجه به اسناد و مدارک می‌خوانم. آیت‌الله کاشانی می‌گوید که مصدق شاه را مجبور کرد ایران را ترک کند، اما شاه با عزت و محبوبیت برگشت. ایشان می‌گفت: "ملت در اینجا شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ما نیست." البته دکتر مصدق به هیچ وجه به دنبال جمهوریت نبود. می‌گوید: "مصدق علیه شاه شورید و موقعیت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. مصدق به من و کشورش خیانت کرد و مجازات دکتر مصدق مرگ است. دکتر مصدق روح سازش خودش را با شرکت غاصب نفت انگلیس نشان داد." این

اعتقادات را آیت‌الله کاشانی در چند روز بعد از کودتا به دست آورده بود یا این که از قبل هم این اعتقادات را داشته است؟ ایشان می‌گوید: "من پانزده سال است آقای زاهدی را می‌شناسم. در این مدت دوستی ما روز به روز بیشتر شده است. من پس از بازگشت به ایران خیلی به ایشان معتقد شدم. همیشه او را به عنوان یک دوست صمیمی خطاب می‌کردم." ■ پس به این ترتیب اصالت هشدار ۲۷ مرداد آیت‌الله کاشانی و ارادهٔ ایشان برای مقاومت مورد سؤال است؟

□ اگر اراده‌ای به مقاومت هم وجود داشت، این موضع‌گیری‌ها که مجازات دکتر مصدق مرگ است و او خیانت کرده است به هیچ وجه با آن اراده همخوانی ندارد. علاوه بر این فرض کنیم که دکتر مصدق این چنین بود، ایشان (آیت‌الله کاشانی) که در جریان ملی شدن صنعت نفت و قیام ۳۰ تیر سهم بزرگی داشت، ایشان که با مراجع تقلید ارتباط داشت، چرا آن هشدار می‌گفت که می‌گوید به دکتر مصدق دادم به ملت نداد؟ اینها سوالاتی است که بدون جواب باقی مانده است. مصدق با سفیر آمریکا مذاکره می‌کند، در پایان مذاکرات به سفیر آمریکا می‌گوید که ما و ملت ما از نهضت ملی دفاع خواهیم کرد، ولو این که تانک‌های آمریکایی و انگلیسی از روی جسد ما بگذرند.

■ اینجا پرسشی جدی به ذهن می‌رسد بر این اساس که روند نهضت ملی و مبارزاتی که برای احیای قانون اساسی مشروطیت شکل گرفته، به جایی می‌رسد که دو دولت با هم درگیر می‌شوند. ابتدا دعوای ایران با یک شرکت سابق نفتی بود. مصدق هم می‌خواست دعوای او را در همین حد نگاه دارد، ولی عده‌ای نگذاشتند و این دعوای دو دولت تبدیل شد. دعوای دو دولت ایران و انگلیس، تبدیل به دعوای دو ناسیونالیسم و دو غرور شد. چرچیلی که فاتح جنگ جهانی دوم بود، خود را در حال شکست می‌بیند و به همین دلیل آمریکا را به خدمت می‌گیرد. مصدق به همهٔ این مسائل آگاهی داشت و می‌دانست که قضیهٔ نفت فقط با براندازی مصدق (رهبر نهضت ملی) حل می‌شود. مصدق می‌دانست که اگر کوتاه بیاید و از قانون ملی شدن نفت عدول کند، همان عوامل انگلیس با این حربه که او به قانون نفت خیانت کرده است، حمله می‌کنند. آیا برای بقای نهضت و برای این که دستاوردهای آن در معرض کودتا قرار نگیرد، بهتر نبود که صادقانه به ملت بگوید که ملت شریف ایران! این قانون ملی شدن صنعت نفت که تأیید کردید، مجلسین هم تصویب کرده و شاه هم امضا کرده، بسیار مترقی است و ما در مناسبات امروز جهان نمی‌توانیم پیروز شویم؟ آیا نمی‌توانست صادقانه به ملت بگوید که تعدیلی در قانون ملی شدن انجام شود و حداقل ادارهٔ پالایشگاه به دست انگلیسی‌ها باشد؟ تصریح شود که انگلیسی‌ها در ایران به عنوان مقاطعه‌کار خواهند ماند و بخشی از مذاکرات را معطوف به قانون ملی شدن بکنند و تصریح کند که در مرحلهٔ فعلی ما نهضت ملی را در حد "مالکیت و حاکمیت ملت بر منابع" نگه می‌داریم؟ بیشتر در سازمان ملل هم تصویب شده بود که ملت‌ها بر منابع خود حاکم‌اند و موضوع را باید در همان حد بین‌المللی نگاه می‌داشت. بنابراین بماند و بزرزد. او می‌دانست که همهٔ دنیا دشمن او هستند. اما آیا این که دشمن‌ها زیاد باشند افتخار است؟

□ من به لحاظ نظری می‌پذیرم که هر حزب و گروه و نهضتی در هنگامی که پای مصالح بزرگ‌تری در میان باشد

**قضیهٔ افشارطوس
قضیهٔ ساده‌ای
نبود؛ توطئه‌گران
می‌خواستند برای
دکتر مصدق و
درواقع برای ملت
پیغام بفرستند و
چراغ سبزی به
انگلیس و آمریکا
نشان بدهند که
ببینید قدرت ما
به جایی رسیده
است که حتی
رئیس کل شهربانی
دولت دکتر مصدق را
می‌توانیم برابیم،
چهل و هشت ساعت
شکنجه بدهیم و
در نهایت به قتل
برسانیم و آب از آب
هم تکان نخورد**

تمام قضایا در متن
جامعه‌ای رخ می‌داد که
برای قرون متمادی
استبدادزده بود،
جامعه‌ای که جهل و فقر
و بی‌سوادی و بیماری
ناشی از روابط ظالمانه
اقتصادی-اجتماعی تا
مغز استخوانش رسوخ
کرده بود، اقتصاد
در مانده و وامانده
وابسته به نفت،
سیاسی کاران و گروه‌ها
و باندهای بریده از
مردم و معتاد به
سرنوشت‌سازی
بیگانگان، ارتش
جوشیده از درون
کودتای ۱۲۹۹ و
تربیت‌شده دوران
استبداد رضاخانی،
نظام اداری غرق در
بوروکراسی،
چپ‌نمایی و افراط و
تفریط روشنفکران و
حزب‌توده با فرهنگ
مخرب استالینی و
سرانجام حاکمیت
مالکین، اشراف و
سرمایه‌داران تازه به
دوران رسیده، بخشی
از ویژگی‌های جامعه
بود

باید بتواند انعطاف داشته و به‌طور تاکتیکی در هنگام ضرورت عقب‌نشینی کند، اما در مورد سؤال مشخص شما، من
ابتدا باید بتوانم به چندین سؤال پاسخ دهم تا بتوانم بگویم که پیشنهاد شما در آن روزگار عملی بود یا نه؟

۱- پروسه تصویب قانون ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی چگونه بوده است،
دیدگاه‌های موافقان و مخالفان قانون به چه نکاتی معطوف بوده است؟

۲- آیا بازگرداندن قانون مصوب مجلس که بنیان نهضت ملی بر آن استوار بود، به مجلسی که در سی‌ام تیر، چهل
نماینده آن به نخست‌وزیری قوام‌رای تمایل داده بودند و نمایندگان مخالف نهضت ملی و بریدگان از جبهه ملی مانند
مکی و بقایی در آن کمین کرده بودند و در واقع مجلسی که دکتر مصدق تنها چاره را در انحلال آن می‌دید، چه بر سر
قانون مصوب می‌آوردند و از درون چنین مجلسی چه قانون جدیدی بیرون داده می‌شد؟

۳- مصدق که از سوی حزب توده به مزدوری امریکا متهم بود و از سوی آیت‌الله کاشانی به خیانت و سازش با
انگلیس‌ها، در آن فضای توفانی و احساسی چگونه می‌توانست قانون را به مجلس برده و اهداف نهضت ملی را
پاسداری کند؟

۴- انگلیس‌ها از همان آغاز کار جز به عدول تمام‌عیار مصدق، از قانون ملی شدن نفت فکر نمی‌کردند و
هیچ‌گونه مذاکره و مصالحه‌ای را- با تمام تلاش‌هایی که شد- برنتافتند، با این پیشنهاد چگونه مواجه می‌شدند؟

مصدق تا آنجا انعطاف نشان داد که پذیرفت مدیرعامل عملیات نفتی یک فرد یا گروهی از دیگر ملیت‌های اروپایی
باشد، ولی انگلیس‌ها سرسختی نشان دادند، چون قصد مصالحه نداشتند. به نظر پیشنهاد شما در آن شرایط چندان
عملی نبود.

پیشنهاد دیگری هم خلیل ملکی یک سال قبل از پیروزی کودتا با دکتر مصدق در میان گذاشت. او می‌گفت یا مسئله
نفت را با مایه گذاشتن از وجاهت ملی خودتان- به جای این که بعد از شما مکی و زاهدی این رسالت را به عهده بگیرند
- حل کنید یا این که مردم را برای مقابله با یک کودتای احتمالی مجهز کنید.

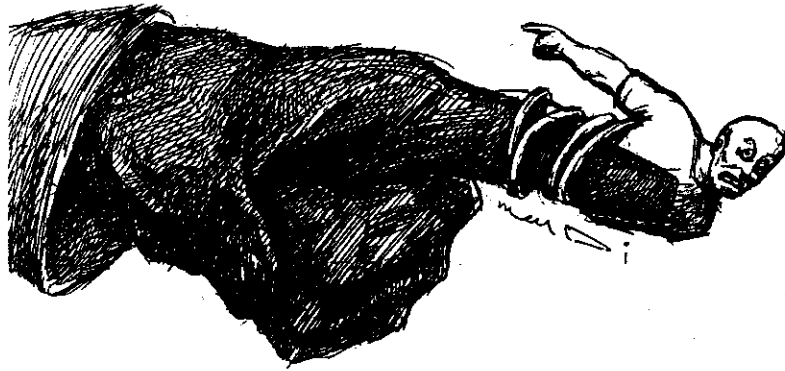
■ به نظر می‌رسد پیشنهاد ملکی، به نوعی سرنگونی مصدق بود؛ به این معنی که عدول از قانون
ملی شدن، با این که بیاید و مشکل را صادقانه به ملت بگوید فرق دارد.

□ ملکی هم به مصدق می‌گوید مسئله نفت را با مایه گذاشتن از وجاهت ملی تان حل کنید. بیاید صادقانه به مردم
بگوید که ما باید در تدوین و تصویب این قانون نه‌ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، ملاحظاتی داشته باشیم.
(البته جزئیاتش را در اینجا نگفته است.)

■ مصدق پیشنهاد ملکی را در مقطع خودش بررسی کرده بود، مرحوم مهندس حسینی هم می‌گفت: "این
دقیقاً فروپاشی نهضت ملی خواهد بود." این پیشنهاد در آن مقطع دقیقاً همان فروپاشی بود، ولی چیزی که
من می‌گویم این است که کار اصلی، کار قانون ملی شدن نفت بود. ملاحظه کنید مصدق هم وقتی مجلس را
منحل می‌کند، می‌گوید: "یک ملتی انقلاب کردند تا نفتشان را ملی کنند و با انگلیس مبارزه کنند. مجلس را
نمایندگان انگلیس اشغال کرده‌اند، خریده شده‌اند. چنین مجلسی با قانون ملی شدن، با اراده ملت،
مصوبات دو مجلس و امضای شاه نمی‌خواند." به این دلیل مجلس را منحل می‌کند. اما من معتقدم که خود
قانون ملی شدن نفت با توجه به ویژگی آن مقطع بیش از حد مترقی بوده است.

□ من معتقدم که گفته شما اگر با گفته خلیل ملکی تفاوت‌هایی هم داشته باشد، اما روح قضیه یکی است. او به
دکتر مصدق پیشنهاد می‌کند که شما از وجاهت ملی خود و این که سمبل نهضت ملی ایران هستید و ملت به شما ایمان
و اعتقاد دارد، دو قدم عقب‌نشینی کنید و این موضوع را با ملت هم در میان بگذارید. اصل قضیه این بود که ملکی به
دکتر مصدق پیشنهاد کرد که شما به خاطر حفظ نهضت ملی و تداوم مبارزه سختی که شروع شده، مقداری عقب‌نشینی
کنید.

■ با این که مصدق عقب‌نشینی نکرد و از قانون ملی شدن عدول نکرد، آیت‌الله کاشانی به او می‌گوید که
توسازش کردی. حتی زمانی که هیئت جکسون به ایران آمدند، همزمان با خلق یه، بقایی در "شاهد" مقاله‌ای
می‌نویسد که لاس‌زدن با انگلیس یعنی چه؟ و مصدق را به سازش متهم می‌کند. خود رقبا مصدق که
دلشان برای قدرت لک زده بود، منتظر چنین فرصتی بودند که با برجسب‌زدن به مصدق قدرت را بگیرند و
در مجلس هم رأی اعتماد می‌گرفتند و به یک شکل قانونی درمی‌آمد و مصدق هم از این که بگوید اینها
کودتاچی هستند محروم می‌شد. هنر مصدق این بود که به مردم نشان داد این کودتا غیرقانونی است تا



مقاومت بتواند شکل بگیرد. در غیر آن صورت، عملاً کودتا شده بود و قرارداد کنسرسیوم هم امضا می شد و مقاومتی هم شکل نمی گرفت.

□ در اینجا باید دو نکته را در نظر گرفت، یکی این که رهبر یک ملت و عنصری که به پشتوانه ملت وارد میدان شده و وارد صحنه مبارزه شده، نباید از تهمت خوردن و اتهام واهمه داشته باشد. دکتر مصدق می گوید: "در یک جریانی به من توهین شد و اتهامی زده شد. به منزل رفتم، افسرده شدم، تب کردم و خوابیدم. مادرم به من گفت که تو اگر وارد میدان شدی، از این که تهمت و اتهامی به تو زده شود نباید وحشت

کنی." به نظر من شخصیت دکتر مصدق نشان داده که فراتر از این داستان ها حرکت می کرد، اما این که مصدق تمایل داشت که مسئله نفت حل شود یا نه، به اعتقاد من خود دکتر مصدق به شدت تمایل داشت که حل بشود. شما اگر مذاکراتی را که دکتر مصدق با آچسن وزیر امور خارجه وقت آمریکا، در امریکا انجام داده مطالعه کنید، خواهید دید که دکتر مصدق در آنجا خیلی ملایم برخورد کرده است. او در آنجا می پذیرد که توافق با بریتانیا باید بر این اساس مبتنی شود که قرارداد های نفت در سراسر جهان لطمه نخورد. مصدق این نظریه را می پذیرد. اعتقاد من این است که آنجا به توافق خیلی نزدیک می شوند، اما وقتی نتایج مذاکرات با انگلیس ها در میان گذاشته می شود، انگلیس ها جواب منفی می دهند و نتیجه این مذاکرات را با شکست مواجه می کنند. من با این نکته که شما می گوئید موافقم و آن این که اگر بنا بود مذاکرات جهتی پیدا کند که ماهیت نهضت ملی زیر سؤال برود، این دیگر نقض غرض بود. استنباط من از پرسش شما این است که آیا راهی وجود داشت که با حفظ اهداف، ماهیت و رسالت های نهضت ملی و قانون ملی شدن صنعت نفت، بشود مذاکراتی انجام داد و مسئله را حل کرد؟ اما موانعی که سر راه دکتر مصدق بود، جوی بود که ایجاد و ساخته شده بود. در آن جو همه به هم برچسب خیانت می زدند. حزب توده فضایی به وجود آورده بود که در آن القا می کرد دکتر مصدق آلت دست آمریکایی هاست.

■ یعنی بدون این که دکتر مصدق با آمریکا و انگلیس سازش کند این چیزها را می گفتند؟

□ بله، در واقع نقشی که حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد داشت، ایجاد جو اتهام، ستیزه جویی و دشمنی بود و این جریان، قدرت مانور را از دکتر مصدق گرفته بود، اگر نه برای یک رهبر ملی در مقاطعی از تاریخ، عقب نشینی های تاکتیکی برای حفظ دستاوردها نه تنها نقطه ضعف نیست، بلکه باید نقطه قوت هم به حساب بیاید. این مسئله ای است که باید مقداری روی آن کار بشود.

■ در انقلاب عراق سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷)، هفت سال بعد از روی کار آمدن مصدق و پنج سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، جمع بندی ای که عبدالکریم قاسم و دیگران داشتند این بود که آن شکل قانون ملی شدن نفت در ایران بسیار مترقی و چپ بوده است و پیروز هم نمی شود. با این جمع بندی بود که قانون نفتی به نام قانون شماره هشتاد تصویب کردند که نود و پنج درصد از اراضی حوزه قرارداد ملی می شد و فقط پنج درصد اراضی که کنسرسیوم در آنجا چاه زده و در حال بهره برداری بود به دست کمپانی نفت می افتاد. این طرح موفق شد، ولی اسناد نشان می دهد که یک روز قبل از کودتا علیه قاسم، سفیر انگلیس و امریکا نزد او رفته و گفته بودند که این قانون را عوض کن. او گفته بود: "نمی کنم." فردای آن روز یعنی ها، انگلیسی ها، ملامصطفی بارزانی و آمریکایی ها علیه او کودتا کردند. آیا به ذهن کسی می رسد که بعد از پنج سال از کودتا علیه نهضت ملی در ایران، عراق با چنین تجربه ای رویه رو شود و حتی آن تجربه تعدیل شده هم به کودتا منجر شود؟ این نشان می دهد که قانون ملی شدن صنعت نفت در زمان خودش خیلی مترقی بوده است، منتها مصدق در زمان خودش - به قول شما - با بسیج لایه های عمیق جامعه دائماً پیروز می شد. تا آنجا که در خاطر آتش می نویسد که مشکل نفت حل شد، فقط غرامت مانده بود که باید در مقایسه با مکزیک آن را می پرداختیم. هیچ مشکلی نبود که حل نشود. او خیلی کوتاه آمده بود، ولی از قانون ملی شدن عدول نکرده بود. حتی برای این که محاصره را بشکند گفته بود که حاضریم نفت را پنجاه درصد ارزان تر بفروشیم. این سؤال مطرح است که در فضایی که نظامی است، تحولات باید به چه شکل انجام بشود؟ به عنوان مثال

دکتر مصدق اهل افراط و تفریط و یکدنگی نبود که به مشورت ها و دیدگاه های دیگران بها ندهد، به قضایا نگاه استراتژیک داشت و توازن قوا در سطح ایران و جهان و سیاست های حاکم را دقیقاً می شناخت. طی دو سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد چندین بار به حسین مکی که در آبادان مستقر شده بود تذکر می داد که "از نطق و اظهارات محرک و زننده خودداری کنید که جزییات سبب نشود که کلیات از دست برود."

خاتمی در حال حاضر می گوید که فضا نظامی است. در انقلاب مشروطیت با برخورد نظامی، ایران را تجزیه کردند. نهضت ملی را با کودتای ۲۸ مرداد سرنگون کردند [دموکراسی سرنگون شده مصدق] ما اکنون باید چه کار کنیم؟ در حال حاضر با حرکت های اصیلی مثل افشای قتل های زنجیره ای و مرض مزمن اعتیاد به درآمد نفت - که اصلی ترین مرض اقتصاد است - چه باید کرد؟ آیا باید کوتاه آمد؟ موضوع و پرسش آن زمان و این زمان اینجاست که ما دانش کوتاه آمدن را بلد نیستیم. واقعاً به چه نحوی باید کوتاه آمد؟

□ دکتر مصدق در مذاکراتی که با مک گی و با آچسن در امریکا داشت به نقطه مشترکی رسیدند. در اسناد و مدارک هم آمده که آنها بسیار خوشحال بودند و فکر می کردند اگر این خبر را به انگلیسی ها بدهند، بسیاری از قضایا حل خواهد شد، اما چرچیل و ایدن معتقد بودند که گفت و گو و معامله مطلوب با مصدق امکان ندارد و ترجیح می دادند که در انتظار سقوط دکتر مصدق باشند.

■ در مورد پیشنهاد بانک بین الملل، ابتدا همه فکر می کردند که پیشنهاد امریکاست، ولی مصدق می گوید که "این پیشنهاد بوی انگلیس می دهد". بعد از پنجاه سال که از آن پیشنهاد می گذرد و اسنادش هم افشا شده است - در چشم انداز ایران هم مطرح شده - معلوم شد که رئیس بانک بین الملل بدون نظر چرچیل آب نمی خورده است و معاون وی هم انگلیسی بوده است.

□ به نظر می آید که دکتر مصدق در جریان ۲۸ مرداد، نگرانی بسیار عمیقی دارد و آن این که مبادا تمامیت ارضی مملکت خدشه دار بشود. مصدق به شدت به حاکمیت ملی، تمامیت ارضی ایران و استقلال مملکت وفادار بود و حاضر نبود که کوچک ترین خدشه ای به این جنبه ها وارد بشود. این از مسائلی است که فرصت بیشتری می خواهد تا روی آن بحث های دقیق تری صورت گیرد.

■ مصدق در نوشته ها و گفتارهای معتقد بوده که حزب توده مجموعه ای شامل نیروهای انگلیسی و روسی می باشد. اما معتقد بود که باید به اینها آزادی داد، چرا که این مسائل در آزادی افشا می شود. کما این که آزاد بودند و با قانون ملی شدن نفت در سراسر ایران مخالفت کردند. از نظر شما نقش حزب توده در نهضت ملی و همچنین نقش احتمالی شان در کودتا چیست؟

□ درباره نقش حزب توده در ۲۸ مرداد باید به طور مفصل صحبت کرد، ولی در این فرصت کم، من ریشه تفکرات آنها را برای شما مطرح می کنم. نخستین مسئله این است که بیان این که حزب توده خائن بود و توده ای ها خیانت کردند به نوعی ساده کردن قضیه است و ما را از پرداختن به تحلیل های دقیق تر و عمیق تر بازمی دارد. در حزب توده کسانی هم بودند که پای عقیده و آرمانشان ایستادند، مقاومت کردند، زندان رفتند و تیرباران شدند. پس این که همه حزب توده را خیانتکار بدانیم، ما را از رسیدن به یک تحلیل درست و صحیح محروم می کند. اما من از دو بعد روی ماهیت قضیه بحث می کنم، یکی بعد تفکرات حاکم در حزب توده و دیگری نقشی که این حزب در جریان ۲۸ مرداد بازی کرد. ماهیت تفکر اینها اصولاً این گونه بود که "اتحاد جماهیر شوروی ستاد زحمتکشان جهان است. منافع اتحاد جماهیر شوروی بر کل قضایا تقدم دارد و ارجح است." اتحاد جماهیر شوروی از دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری حزبی، از دیکتاتوری حزبی به دیکتاتوری کادر مرکزی و از آن هم به دیکتاتوری فردی رسیده بود، یعنی در واقع استالین بود که بر پرولتاریا، حزب، کادر مرکزی و ملت حکومت می کرد. این داستانی بود که در آنجا اتفاق افتاده بود. اما در اینجا حزب توده معتقد بود که "تمام حقیقت نزد ماست. حقیقت مطلق صرفاً در اختیار زحمتکشان جهان است و ما حزب پیشقراول زحمتکشان جهانیم." همان تزی که جان فاستر دالس در امریکا داشت که "هر کس با ما نیست بر ماست"، حزب توده هم معتقد بود که کسی که با ما نباشد و تعلق خاطری به ستاد زحمتکشان جهان و حزب پرولتاریا نداشته باشد، نمی تواند مترقی باشد. پس هر کس با ما نیست بر ماست و در تفکراتشان این هسته وجود داشت که غیر از حزب ما هیچ حزب و گروهی صلاحیت تاریخی، طبقاتی، تشکیلاتی و ایدئولوژیک مبارزه با امپریالیزم را ندارد. اعضا، گروه ها و جوانانی که اینها جذب کرده بودند، به قول مهندس سبحانی، به لحاظ ایدئولوژیک تک بعدی و به لحاظ انسان شناختی تک بنی بودند. حزب توده اعتقاد داشت که هیچ حزب و گروهی صلاحیت تاریخی ندارد که مبارزه کند. مصدق و جبهه ملی صلاحیت طبقاتی، ایدئولوژیک و تاریخی ندارند که صنعت نفت را ملی کنند و با انگلیس و امریکا مبارزه کنند. این مبارزه صرفاً در اختیار ماست. آنها دشمن اصلی را امپریالیزم امریکا می دانستند و در نتیجه از توطئه های انگلیس در طی مبارزه دکتر مصدق غافل بودند. اگر هم خیلی برای دکتر مصدق و جبهه ملی احترام قائل می شدند، می گفتند که آنها بورژواهایی هستند که در خدمت تأمین منافع امپریالیزم امریکا هستند. این تفکرات منجر

بیان این که حزب توده
خائن بود و
توده ای ها خیانت
کردند به نوعی ساده
کردن قضیه است و ما
را از پرداختن به
تحلیل های دقیق تر و
عمیق تر بازمی دارد.
حزب توده معتقد بود
که "تمام حقیقت نزد
ماست. حقیقت مطلق
صرفاً در اختیار
زحمتکشان جهان
است و ما حزب
پیشقراول
زحمتکشان جهانیم."
همان تزی که جان
فاستر دالس در
امریکا داشت که
"هر کس با ما نیست
بر ماست"، حزب توده
هم معتقد بود که
کسی که با ما نباشد و
تعلق خاطری به ستاد
زحمتکشان جهان و
حزب پرولتاریا
نداشته باشد،
نمی تواند مترقی
باشد. پس هر کس با
ما نیست بر ماست

حزب توده اعتقاد داشت که هیچ حزب و گروهی صلاحیت تاریخی ندارد که مبارزه کند. مصدق و جبهه ملی صلاحیت طبقاتی، ایدئولوژیک و تاریخی ندارند که صنعت نفت را ملی کنند و با انگلیس و امریکا مبارزه کنند. این مبارزه صرفاً در اختیار ماست. آنها دشمن اصلی را امپریالیزم امریکا می دانستند و در نتیجه از توطنه های انگلیس در طی مبارزه دکتر مصدق غافل بودند، در عین حال می گفتند که حل مسئله نفت تنها در گرو حاکمیت ملت است. پیروزی ملت هم در گرو پیروزی حزب ماست و در واقع هر کسی که با اتحاد جماهیر شوروی نباشد، مزدور و عامل امپریالیزم امریکا است

شده بود که به مصدق "فریبکار و دغلکار" می گفتند و صرفاً به استثمار اقتصادی بها می دادند. جبهه ملی را جبهه مالکین، اشراف و دلال امپریالیزم می دانستند. مصدق را شعبده بازی می دانستند که نیم قرن است مشغول شعبده بازی است و در عین حال می گفتند که حل مسئله نفت تنها در گرو حاکمیت ملت است. پیروزی ملت هم در گرو پیروزی حزب ماست و در واقع هر کسی که با اتحاد جماهیر شوروی نباشد، مزدور و عامل امپریالیزم امریکا است. این تفکرات باعث شده بود که انگلیس ها هر موقع که می خواستند اغتشاش ایجاد کنند، از توده نفتی ها استفاده می کردند تا به امریکایی ها گوشزد کنند که در محاسباتشان گوشه چشمی به این قضیه داشته باشند تا مبادا ایران سقوط کند و در دامن اتحاد جماهیر شوروی بیفتد. هر چند امریکایی ها به این قضایا خیلی بها نمی دادند، ولی دوران، دوران جنگ سرد بود. در بیست و سه تیر ۱۳۳۰ هم وقتی که اورل هریمن برای مذاکره با دکتر مصدق وارد تهران شد، وزیر کشور سرلشکر زاهدی و رئیس شهربانی هم از برگزیدگان سرلشکر زاهدی بود. آنها برای این که نشان دهند دکتر مصدق تسلطی بر اوضاع ندارد و ایران در حال سقوط در دامن بلشویزم و اتحاد جماهیر شوروی است، کشت و کشتاری راه انداختند. اسنادی وجود دارد که نشان می دهد، در همان سه روز فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد هم بسیاری از اغتشاشات، نابسامانی ها و افراطی گری ها توسط انگلیسی ها صورت می گرفت. انگلیسی ها در لباس حزب توده عمل می کردند، اما ماهیت آنها، ماهیتی انگلیسی بود. متأسفانه این حزب در مقاطع مختلف بازبچه دست شرکت های نفتی و منافع غرب و انگلیس ها شده بود و آنها هم از این تظاهرات برای توجیه اقدامات خودشان استفاده می کردند. از سوی دیگر مراکز مذهبی، علما و روحانیت را دچار ترس و وحشت می کردند. این هم همان داستانی است که مرحوم آیت الله طالقانی بر سر مزار دکتر مصدق اشاره کرد که انگلیس ها به نام حزب توده علیه مراجع اعلامیه می نوشتند و آن را به گردن حزب توده می انداختند، آنها به نام حزب توده، کارهایی می کردند که ترس و وحشت از حاکمیت گروه های مارکسیستی و لایمذهب را در ایران تشدید کنند. بعد از ۲۸ مرداد، ناصر خان قشقایی می گوید که "استاندار فارس برای من پیغام فرستاد که از مرکز برای شما پیغام آمده که مبادا علیه سپهبد زاهدی اقدامی کنید و گرنه مملکت کمونیستی خواهد شد." این عین جمله اوست. از حزب توده به عنوان یک پدیده ایجاد کننده ترس و وحشت در مجامع و محافل مذهبی، توده مردم و در مواردی هم برای ایجاد ترس و وحشت در امریکا استفاده می شد و آنها هم این اجازه را داده بودند تا چنین سوء استفاده ای از آنها بشود.

در پایان می خواهم به نکته جالبی اشاره کنم. در هیچ کجای کتاب خاطرات و تالمات دکتر مصدق، حتی یک کلمه توهین، اهانت و نسبت خیانت به کسی در آن نمی بینید. ایشان اسمی از آیت الله کاشانی، بقایی و مکی نبرده است و حتی به شاه هم که می خواهد جواب بگوید، ضمن این که مستندترین، قانونی ترین و کوبنده ترین جواب ها را می دهد، ولی همیشه با لفظ "اعلی حضرت همایون" اسم می برد. من معتقدم که ما امروز هم با این بلیه روبه رو هستیم؛ بعضی فکر می کنند همه مزدور امریکا و انگلیس هستند، همه آلت دست اند، همه حقوق بگیرند، برای همه صندوق - صندوق دلار می رسد. این نوع تهمت زدن ها و افترا بستن ها، از اخلاقیات منفی است و کار کسانی است که از تحلیل دقیق و عمیق قضایا عاجزند. اگر کسی تحلیل درستی داشته باشد، نیاز به این تهمت ها و افتراها ندارد. اینها انحرافات است که در جریان نهضت ملی پیش آمد و کمر نهضت ملی را شکست. من قبل از این که معتقد باشم که اینها مزدور، خیانتکار و وابسته بوده اند، ریشه های این قضایا را در خودخواهی ها و از خودبیگانگی ها، جاه طلبی ها و قدرت طلبی ها می دانم. این بحثی است که اگر در آینده فرصتی شد درباره ارزش های اخلاقی حاکم بر مبارزات یا به عبارتی "عرفان مبارزه" با شما خواهیم داشت.

■ ما هم امیدواریم که این بحث ادامه داشته باشد.

